

## مروری بر مواضع رهبران جمهوری اسلامی در تحولات اخیر و چرایی آن!

### داریوش ارجمندی

زمانی که جرج بوش رئیس جمهور آمریکا، به تعبیر خود، صف بندی میان دو جهان «دمکراسی» و «تروریسم» را مشخص کرد، بسیاری، در داخل و خارج از حکومت ایران، بر این تصور شدند که با پیوستن جمهوری اسلامی به ائتلاف آمریکا، این رژیم می تواند به صف رژیم های متعارف و دمکراتیک جهان راه یابد. روزنامه های وابسته به رژیم، به کرات، با نشر مقالات گوناگون، در مورد محاسن ورود به جبهه آمریکا، تبلیغ کردند، برخی از سران رژیم اسلامی نیز، به اشکال مختلف، نخست با زبان رمز تسلیت گویی و سپس، آشکارا، آمادگی خود را برای همراه شدن با سیاست جدید آمریکا در منطقه، اعلام داشتند. در این میان، اصلاح طلبان اپوزوسیون، حتی پیش از رهبران جمهوری اسلامی، و بیش از آنها، از فرصت طلایی پیش آمده سخن به میان آوردند و با سخن پراکنی در مورد «منافع ملی»، رژیم اسلامی را به دخالت و شرکت فعال در ائتلاف ضدتروریستی برهبری آمریکا فراخواندند.

آن گروه از اصلاح طلبانی که چه در داخل و چه در خارج از رژیم اسلامی، از خط «دخالت فعال» حمایت می کردند، امید داشتند و یا شاید به بیان دقیق تر، ادعا داشتند که درپیش گرفتن این رویه از سوی رهبران جمهوری اسلامی، به عادی شدن روابط ایران و آمریکا، و به تبع آن، به تثبیت روند اصلاحات در درون رژیم خواهد انجامید. اصلاح طلبان می گفتند که جمهوری اسلامی باید از موقعیت پیش آمده، برای بیرون آمدن از انزوای بین المللی، و برای ترمیم تصویر ناخوشایند رژیم در میان افکار عمومی جهانیان، بهره جوید. از این رو، برای این گروه، درک مواضع دوگانه و بظاهر متناقض رهبران جمهوری اسلامی، بسیار دشوار می باشد. برای آن دسته از اصلاح طلبان که خواهان پیوستن جمهوری اسلامی به خط ائتلاف فعال هستند، این پرسش، به صورت معمای سردرد آور درآمده که چرا، رهبران حاکمیت ایران که همگی بر سر عادی شدن روابط خود با آمریکا، هم نظر هستند، از موضعیت کنونی برای نزدیکی با آمریکا بهره نمی گیرند؟! چرا از طرفی تسلیت می گویند، مرزهای خود را بر روی پناهندگان افغانی می بندند، و حتی آمادگی خود را برای پیوستن به ائتلاف ضدتروریستی زیر چتر سازمان ملل اعلام می کنند، اما هنگامی که نوبت اقدامات عملی همچون اجازه دادن به آمریکا برای استفاده از حریم هوایی و دریایی ایران برای حمله به طالبان می شود، پاپس می کشند و تا بدانجا پیش می روند که حملات آمریکا را محکوم کرده و علیه آن تظاهرات براه می اندازند؟ این موضع گیری ها، آنهم در زمانی که رهبران آمریکا هرازچندی، از گسترش حملات خود به دیگر کشورهای منطقه سخن می گویند، چه معنایی دارند، آیا برآستی رهبران رژیم اسلامی، تا این اندازه از منافع خود بی اطلاعند؟

اینها پرسش هایی هستند که طرفداران خط «دخالت فعال» در پاسخ یافتن برای آنها، عاجزاند. این گروه در چنین شرایطی، چاره ای جز تکرار تمناهای خود نمی بینند و همچون گذشته، رهبران رژیم اسلامی را به پیوستن به صف جرج بوش و خط «دخالت فعال» فرامی خوانند تا شاید بتوانند از این طریق، حداقل «عاقل تر» های رژیم را متوجه منافع و مصالح خود کنند. اما چنین یه نظر می رسد که رهبران جمهوری اسلامی، قصد به گوش گرفتن این نصایح را ندارند.

البته در نگاهی سطحی به روند وقایع اخیر در منطقه و جهان، شاید چنین به نظر برسد که رهبران جمهوری اسلامی، به منافع خودشان، یعنی همان که اصلاح طلبان به نام «منافع ملی» از آن یاد می کنند، بی توجه هستند. به عبارت دیگر، باید پرسید که آیا تناقض موجود در مواضع رژیم اسلامی، ناشی از اختلاف دید جناح ها می شود یا آنکه فاکتورهای دیگری در این رابطه رخیل می باشند. چگونه است که جناح اصلاح طلب حاکمیت خطی که در فردای یازده سپتامبر درپیش گرفته بود را پیش نبرد، و نه خاتمی با تمام دورانیشی اش، و نه حتی رفسنجانی با تمام پراگماتیسم اش، به خط ائتلاف فعال نپیوستند.

چرایی این مسئله را می بایست، نه در بی اطلاعی رهبران جمهوری اسلامی از منافع و مصالح خودی، بلکه برعکس در آگاهی کامل آنها از این منافع و روش های مناسب دفاع از آنها، جستجو کرد. رهبران رژیم، و اتفاقاً، جناح ولایت فقیه بیش و پیش از دیگران، بر این نکته ظریف واقف شدند که تأیید جنگ آمریکا، یعنی امضاء گذاشتن پای سند مرگ خود، به این معنا که اگر قرار باشد حرکت آمریکا در افغانستان، یعنی اراده حاکمه ایالات متحده برای برانداختن رژیم طالبان و جایگزینی آن با رژیم مورد علاقه خود، بعنوان یک پرنسیب قابل قبول از سوی رژیم ایران برسمیت شناخته شود، چه تضمینی وجود دارد که فردا همین

معامله را با رژیم ایران نکنند؟ آنچه طرفداران «دخالت فعال» در داخل و خارج از حکومت اسلامی، از درک آن ناتوانند، این واقعیت است که دفاع از خط دخالت فعال و پیوستن به جبهه ضدتروریستی آمریکا، یعنی تأیید و برسمیت شناختن «حق» آمریکا در تعیین نوع حاکمیت کشورهای جهان، و علی‌رغم تمایل هر دو جناح رژیم برای نزدیکی به آمریکا، هیچ‌یک، حاضر به پذیرفتن چنین ریسکی نیستند. البته جای تأکید دارد که همانطور که رفسنجانی نیز اخیراً مطرح کرد، درحال حاضر، آمریکا نفعی از رودرویی نظامی با ایران نمی‌برد، اما به هر حال، رهبران رژیم اسلامی، آنقدر سیاست خوانده‌اند که دریابند نباید چشم بسته در مسیری پا بگذارند که انتهای آن معلوم نیست و به بیان ساده تر، نباید بی‌جهت به کسی چک سفید اهدا کنند. خلاصه آنکه، موضع‌گیری شخص ولی فقیه و عقب‌و جلو رفتن‌های سایر رهبران نظام، نه از سر ماجراجویی، که از حرکت حساب‌شده آنها در جهت تضمین منافع رژیم ننگین‌شان، ناشی می‌شود. با در نظر گرفتن این نکته، می‌توان به به حقیقت پشت پرده مواضع متخذه از سوی رهبران جمهوری اسلامی پی برد، به عبارت دیگر، تمانی مواضع رهبران رژیم، از ابراز انزجار ظاهری آنها از عملیات تروریستی و کشتار غیرنظامیان آمریکایی، گرفته، تا اظهار تمایل آنها برای مبارزه با تروریسم بین‌المللی، و مخالفت امروزی آنها با عملیات نظامی آمریکا، همگی تلاش‌هایی بوده‌اند برای تضمین منافع رژیم در روند تحولات جاری، و نه از سر دلسوزی برای مردم افغانستان و یا فلسطین و ایران.